

بقلم شیوای : آقای قویم الدوله

امیر مسعود بعد از امان همدانی

- ۸ -

سین عمر مسعود سعد بحدود چهل رسیده بود که بخت بیدارش فروخفت ، و دو ران خوشی و سعادت و کامرانی که او را محسود همگنان کرده بود سپری گشت ، چون کارش در علوشان و کمال اقبال و حصول آمال بغایت رسید ، چنان شد که گفته اند : اذا انتهى الامر الى الكمال عاد الى الزوال . و از آنجا که صافی حیات بی درد نیست ، فلك كج رو او را شادمان نپسندیده رواندید که خوش و دلخواه میزبست و عیش بر روی منقص کرد . آری ، دوران سعادت مانند برق لامع است که چون پیدا شود در گذرد و بر مثال شکوفه که حالی سرزند پر گردد ، وای نعیم لایکدره الدهر ، عادت روزگار بر این است .

کدامین سرو را داد او بلندی که بازش خم نکرد از درد مندی
سرنیشت که تا این حد با استاد سخن سر موافقت داشت او را و گذشته کار دیگر
گونه شد و نوبت درشتی و مالش رسید . بناگاه دست روزگار غدار رخسار حال
این خانواده نیکبخت را بخر اشید .

همه لقمه شکر نتوان فرو برد که بی صافی بود جام و گهی درد
دشمنان و بدخواهان که در نظر امیر مسعود اهمیت و قدری نداشتند فرصت یافته
کار او را ساختند .

سیف الدوله ابو الفاسم محمود بیشتر روزگار خود را در لاهور ، از جوانی و کم
اندیشی ، بلم و نشاط و باده گساری میگذرانید ، شاهزاده ای شادی دوست بود و شراب آفتی
بزرگ است چون از حد بگذرد . در چنین احوال و جوانی و نیرو و شوکت و خواسته بیرنج
پیدا است که چند تجربت حاصل آید . سلطان ظهیر الدوله ابراهیم مشرفانی داشت بر این
فرزندش که پیوسته تا بیرون بود باندمان انفاس او را میسر دندی و انهی میکردند .

چون مقرر بود که این مشرفان در خلوت جایها نرسیدند، پس پوشیده چند مشرف داشت از قبیل غلامان و فراشان و خیناگران و قوالان که جزئیات را باز مینمودند. سیف الدوله را غلوشباب و سکر ظفر بر پدر و برادر بقصد ملک شاه سلجوقی انداخت. فصار کالمیر طلب قرنین فجذع اذنین. ناز پروردگی و نعمت و قدرت بی سرحد خاصیتی دارد که آدمی را غافل و مزور میکند.

باری، شاهزاده را نزد پدر متهم کردند که بر آن سراسر نزد سلطان جلال الدین ابوالفتح ملک شاه برود و پادشاه عظیم الشان سلجوقی را بگرفتن هندوستان برانگیزد. بدیهی است در آن روزگار همچشمی میان غزنویان و سلجوقیان تا چه اندازه مایه سوء ظن طرفین بوده است.

سلطان ابراهیم از شنیدن این خبر نهایت مضطرب و دژم گشته نیک از جای بشد و گفت: همانا او را بد آموزی راه کز نهاده، و سخت دل مشغول و اندیشه مند گشت صاحب غرضان در دبر بار غزنین بسعادیت پرداخته گفتند: این اندیشه را خواص ندیمان شاهزاده، بی‌ویژه مسعود سعد سلمان، در سر روی

نهاده اند. *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* سلطان محفل قبول یافت و فرمان داد سیف الدوله را گرفتند. اگر چه پادشاه را اشتنازدگی نباید کرد و چون چیزی شنود یا صورتی بندد تحقیق دقیق باید کرد، تا حقیقت آن بداند و دروغ از راست بدید آید. ولی سلطان ظهیر الدوله احتیاط در آن بتقدیم رسانید و تدبیر کار را پیش از فوت فرصت و عدم مکنت فرمود عاجزترین ملوک آن باشد که از عواقب امور غافل نشیند و مهمات ملک را خار دارد.

سلطان رضی الدین ابراهیم سخت مشغول دل گشت و جای هم داشت و صلاح وقت را چنان ساخت که سیف الدوله محمود را مقافصه فرو گرفت و بیست و بهصار فرستاد. خواص شاهزاده را بگرفتند و مالی هنگفت صامت و ناطق بجای آمد. امیر مسعود و دیگر ندیمان و خاصکان سیف الدوله را بجمله فرو گرفتند و هر چه

داشتند بستند، امراء و اعیان دربار لاهور همگان در قید اسارت گرفتار آمدند و دست سلب و غارت به چشم و خدم ایشان دراز کردند و آنچه داشتند گرفتند. برخی را بکشتند و برخی دیگر را در قلاع باز داشت کردند. - محمد صلی الله علیه و سلم گفت:

«هر کس در خون مسلمانی سعی کند، ولو بشطر کلمه، روز رستاخیز بیاید و میان ابرویش نبیسته باشد؛ این بنده نو میباید است از رحمت خدای»

احمد بن عمر النظامی العروسی سمرقندی، در کتاب «جمع النوادر مشهور» چهار مقاله، مینویسد: «در شهر سنه اثنین و اربعمائه صاحب غرضی بسططان ابراهیم پسر داشت که پسر او سیف الدوله خود نیت آن دارد که بسوی عراق رود بخدمت ملکشاه. سلطان را غیرت کرد و سخت مشغول دل شد و چنان ساخت که وی را ناگاه بگرفت و بیست و بحصار فرستاد» آری، ملک چنین چیزها احتمال نکند، خاصه که بر مرد هوشمند واجب و لازم است که اگر اندیشه ای روی نماید تتبع حزم و احتیاط فرو نگذارد و کار هر چه بی اهمیت باشد خرد نشمرد، تا اگر گمانی که برد ب حقیقت مقرون باشد از معرفت غائله آن ایمن تواند بود، و اگر اصلی نداشته باشد هیچ ضرر و مفسدت صورت بندد. شادروان محمد قزوینی، در حواشی که بر چهار مقاله نبشته، میگوید: «در حدود سنه ۴۸۰ هجری قمری سلطان ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم در باره پسر خود سیف الدوله بدگمان شد، وی را ناگهان بگرفت و بیست و بزندان فرستاد، و ندهای او را نیز بگرفت و هر يك را بقاعه ای محبوس داشتند، از جملة ایشان مسعود سعد سلمان بود که ده سال در دوران پادشاهی سلطان ابراهیم در حبس گذرانید». - و در آن روز کار مقصرین و متهمین را در دژها باز داشت میکردند.

استاد سخن، در حبسیاتش، بهتان دشمنان و سعایت ساعیان بی وجدان را مایه گرفتاری خود دانسته است:

والله چو گرگ یوسفم والله بر خیره همی زنند بهتانم

آقای احمد سهیلی، در رساله حصارنای، مینویسد: «این تهمت بی اساس نبوده

است. و بشعر مسعود سعد استشهاد میکند:

در خراسان و در عراق همه عاشقانند بر هنر همگان
 همه اندر ثنای من يك لفظ همه اندر هوای من بسکسان
 شادروان رشید یاسمی، در سر آغاز دیوان استاد سخن، میگوید: «دیوان مسعود
 سعد سلمان ایباتی اشاره باین موضوع دارد.»

در خراسان چو من کجا یابند که بهر فضل فخر کیمان است
 گراز این نوع دردم گشتست نزد من دیو به زبزدان است
 و از راه تحقیر جلال الدین ملکشاه، بسططان ابراهیم خطاب میکند:

در بند توای شاه ملکشه باید تابند تو پای تا جداری سایید
 آن کس که ز پشت سعد سلمان آید گرزهر شود ملک ترا نکزاید
 و در مدح ابورشد رشید گوید:

بورشد رشید کز فلک ماه آورد جان اعدا زگاہ در چاه آورد
 آورد برای هر کسی ره آورد از بهر ملک ملک شاه آورد
 جمال الملك ابوالرشد رشید بن محتاج در روزگار سلطان ظهیر الدوله ابراهیم

منصب سپهبدی داشته است
 باری، بدخواهان بدین تهمت امیری وفادار و شاعری سخن گزار را سالها اسیر
 بند و زندان ساختند و قضای ایزد تعالی با تضریبهای ایشان موافق و مساعد بود. و آن
 آزاد مرد روزگار درازی در زندان بماند. در سراسر محروسه سلطنت غزنویان،
 در آن روزگار، هیچ تهمتی برای یکی از افراد خطرناکتر از این نبود که او را بداشتن
 روابط سری با سلجوقیان متهم دارند. زیرا که خصوصیت و رقابت شدیدی میان دو سلسله
 وجود داشت.

نا تمام